

# «میراث روشنفکری شریعتی» در گفت‌وگو با دکتر سروش دباغ

## غبار روبی از کارنامه یک روشنفکر دینی

منبع: روزنامه ایران، شماره ۶۵۲۳، دوشنبه، ۲۹ خرداد ۱۳۹۶

### گفتگو از: علیرضا شیرازی نژاد

مصاحبه ما با دکتر سروش دباغ در نزدیکی‌های سحر ماه مبارک رمضان و از طریق تلفن انجام گرفت و عجیب اینکه شباهت زمانی داشت با واپسین روزهایی که شریعتی در ماه رمضان سال ۵۶ در تهران سپری می‌کرد؛ در آخرین نامه خود (در تاریخ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶) خطاب به پدرش نوشت: «شب قدر است و مطلع فجر نزدیک... اکنون که نزدیک طلوع دوشنبه است و دو سه ساعتی به حرکت، پس از نماز صبح، محتاج و مُصر از او (خدا) خواستم تا درباره این سفرم (عزیمت به انگلستان) با من حرف بزند؛ بالای صفحه نوشته بود: «بد!» تکان خوردم! آیه را خواندم (سوره توبه، آیه ۳۸ به بعد)... از شوق گریستم. و این چنین بود که او یک ماه بعد در ساوتهمپتون انگلیس جان به جان آفرین تسلیم کرد؛ اما درخت شریعتی در باغ روشنفکری ایران هنوز حیات دارد و میوه می‌دهد.

شریعتی برای نسل‌های پس از انقلاب، هم خیلی دور است، هم خیلی نزدیک؛ و هنوز با گذشت چهل سال از درگذشت او، سه‌گانه «آزادی»، «برابری»، «عرفان» اش آرمانی عمیق و اساسی به شمار می‌رود. بنابراین واکاوی اتویپای مد نظر وی، روش اندیشیدن، ویژگی‌های یک «من انقلابی» یا «تحول‌ساز» و بازخوانی دغدغه‌های اجتماعی وی همچنان حائز اهمیت است. برای من نسل چندمی انقلاب، به قول دکتر رضا داوری اردکانی، ارتباط با شریعتی از خلال معانی و مفاهیم سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد و با کسانی که در مراودات و آشنایی احوال وی قرار داشته‌اند متفاوت است، اما باقی ماندن نام شریعتی بر دیوارها، خیابان‌ها، آموزشگاه‌ها، بیمارستان‌ها و کتابخانه‌ها حکایت از یک نکته دارد که وی «در تاریخ ماندگار شد» از شریعتی (متولد ۲ آذر ۱۳۱۲ در سبزوار- ۲۹ خرداد ۱۳۵۶) ۳۶ جلد کتاب و ترجمه باقی مانده است و در سپهر «روشنفکری» ایران با آنکه یک مبارز فکری تراز اول به شمار می‌رود، اما از جمله مظلوم‌ترین‌ها است. او از معدود اندیشمندانی است که در طول چهار دهه گذشته مورد نقد و هجمه «مخالفان» و تأیید و بزرگنمایی «موافقان» خود قرار گرفته است. همین سیالیت فکری در قالب «نقد» و «تفکر» و «تفلسف» میراثی بود که شریعتی برای جامعه ایران به جای گذاشت.

هرچند اشراف به موضوع‌های جامعه‌شناسی و قدرت بیان و نویسندگی وی سبب شد روایتش از دین و مدرنیته زبانزد خاص و عام شود ولی در این میان بسیاری از تحلیلگران نتیجه تلاش‌های روشنفکرانه وی و همفکرانش را به دوران «غرب‌ستیزی» تعبیر می‌کنند. با این حال دکتر سیدحسین نصر او را «نماینده نخستین نهضت مهم تجددگرایی داخل دین در ایران» خطاب می‌کند، موضوعی که پس از انقلاب با فراز و نشیب‌های زیادی همراه بود.

در همین راستا، با دکتر سروش دباغ، فیلسوف و پژوهشگر ادبی که این روزها در کانادا اقامت دارد همراه شدیم تا درباره «دغدغه‌های شریعتی و مقایسه آن با وضعیت جریان روشنفکری امروز» صحبت کنیم. سروش دباغ که شریعتی را یک «متفکر اگزستانسیال» می‌داند، خود در طول سالیان متمادی درس‌گفتارهای متعددی در خصوص «میراث روشنفکری شریعتی» ارائه داده و کتاب‌هایی همچون «در باب روشنفکری دینی و اخلاق» و «ترنم موزون حزن (تأملاتی در روشنفکری معاصر)» را به رشته تحریر درآورده است. دباغ، از جمله منتقدان شریعتی به شمار می‌رود که وی را بدون جانبداری‌های شخصی یا سیاسی روایت کرده است و با «سالک مدرن» خواندن شریعتی به نوع «عرفان» او تعلق خاطر نیز دارد.

**آقای دکتر دباغ، اگر قرار باشد ساختار فکری و دغدغه‌مندی‌های اصلی دکتر شریعتی محوربندی شوند، سه محور اصلی مطرح خواهند شد که عبارتند از: «احیای روشنفکری در خلاء فکری سیاسی» زمانه ایشان، مسئله «الیناسیون»، و مسئله «اسمیلاسیون» که به تعبیر خود دکتر عبارت است از شبیه‌سازی فرهنگ افراد به فرهنگ‌های دیگر. با توجه به این تقسیم‌بندی، در نظر شما دغدغه‌های حاکم بر اکنون روشنفکری ایران کدامند و شما این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

الیناسیون (alienation) یا از خودبیگانگی، یکی از مضامینی است که ابتدا در آثار کسانی مانند «مارکس» و «فویرباخ» سر برآورد و بعدها در آثار متفکران قرن بیستم دیده شد. شریعتی هم، چون از دل سنتی می‌آمد که به نوعی منتقد نظام سرمایه‌داری و تکنولوژیک غرب بود، لذا الیناسیون و از خودبیگانگی و الینه‌شدن انسان را نشانه می‌رفت؛ انسانی که بیش از اینکه به خود پردازد، معطوف به امور «دیگری» شده است.

البته این مهم‌ترین وجه نظام اندیشگی شریعتی نیست و او با عنوان کردن و برساختن مفاهیمی که در کار ایدئولوژیزه کردن سنت دینی بود نیز به قصه «طرح هندسی مکتب» می‌اندیشید و به قول علی رهنما «شریعتی، مسلمانی در جست‌وجوی ناکجا آباد» بود؛ این یک بعد از ابعاد آثار شریعتی است.

بعد دیگری که صبغه «اگزستانسیال» پررنگی دارد و نسب از سنت اگزستانسیال فرانسوی می‌برد، با مضامینی همچون از خودبیگانگی - که شما اشاره کردید - و فائق آمدن بر آن و همچنین نوعی «تنهایی معنوی» را دیدن و برکشیدن و معنا کردن در روزگار کنونی شناخته می‌شود. یعنی مشخصاً آنچه که در «کویریات» مرحوم شریعتی آمده است.

به هر روی، این اغیار و «دیگری» که آدمی را در چنبره خود احاطه می‌کند مسأله مهمی است و قصه آن همچنان به نوعی با ما هست؛ نه اینکه فقط قصه رفرمیست‌های دینی یا نواندیشان دینی باشد، بلکه قصه پرغصه بشر کنونی است که بر کره خاکی زندگی می‌کند. روایتی که در درازنای تاریخ محل بحث متفکران و انسان‌های معنوی بوده است، هر چند مصادیق آن از عصری به عصر دیگر تغییر کرده است؛ چنان که مولوی می‌گوید:

در زمین مردمان خانه مکن

کار خود کن، کار بیگانه مکن

یا در جای دیگری می‌گوید:

می‌گریزم تا رگم جنبان بود  
کی فرار از خویشتن آسان بود  
نه به هندستانی و نه در خُتن  
آنک خصم اوست سایه خویشتن

در چنین نگاهی، مشکل اساسی و اصلی انسان، عبارت است از تنظیم رابطه با «خود» و «زدودن بیگانه‌ها از خویش»، البته با اینکه «اصل» آن همچنان در صحنه روزگار کنونی ما وجود دارد، اما «مصادیق» این قصه عوض شده است، چرا که در گذشته، ما مسائلی مانند صنعتی شدن، انقلاب صنعتی، تکنولوژی جدید و امثالهم را نداشتیم. بنابراین یکی از رسالت‌ها یا یکی از امور مهم و کلان نواندیشان دینی و به‌طور کلی انسان‌های معنوی در روزگار کنونی، توجه دادن به قصه از خودبیگانگی و به‌دست آوردن راهکارهای مقابله با آن است.

به‌عنوان مثال امروزه شاید برای کسی مثل من که در امریکای شمالی و کشورهای نیمه‌کاپیتالیستی مانند کانادا یا نظام سرمایه‌داری حاکم بر آن زندگی می‌کند به مراتب بیشتر مشهود است و می‌توانم این بروز و ظهورات را مشاهده کنم. اینکه به هر حال این نظام اقتضائاتی دارد و افراد برای اینکه شغل خود را از دست ندهند با چه حرص و ولعی می‌کوشند تا اسباب رضایت خاطر فلانی و بهمانی را در محیط کار فراهم آورند و این لزوماً جایی برای پرداختن به امور باقی نمی‌گذارد. بویژه با تولید نیازهای کاذب یا اموری که مقتضیات سرمایه‌داری است؛ چرا که به مصرف بیشتر وابسته است. یعنی از این حیث که تولید بیشتر، مصرف بیشتر را اقتضا می‌کند و مصرف بیشتر هم معطوف به این است که نیاز بیشتر در افراد پدید آید. در بسیاری مواقع این نیازهای بیشتر، در واقع نیازهای کاذب هستند و مصادقی است از «الیناسیون» که رخ می‌دهد؛ بویژه که می‌توان گفت نظام سرمایه‌داری در اقصی نقاط عالم اکثریت جهان را بر صورت خویش ساخته است.

اکنون دیگر آن فضای انقلابی دهه شصت و هفتاد میلادی که کشور ما هم متأثر آن بود از میان رخت بر بسته و به محاق رفته است و دیگر بحثی از آن نگاه سوسیالیستی که انقلابی‌گری هم از مقتضیات دورانش بود در میان نیست. در عین حال اما به نظر می‌رسد که ما با الیناسیون و از خودبیگانگی و استعداد از خود بیگانه شدن همچنان مواجه‌ایم.

**دکتر شریعتی بر این باور بود که ما بر خلاف کشورهای غربی که بیشتر با الیناسیون «تکنولوژیکی» مواجه شدند، دچار الیناسیون «فرهنگی» شده ایم. به نظر شما در حال حاضر کشور ایران بیشتر دچار الیناسیون فرهنگی است یا تکنیکی یا مجموعه ای از هر دو؟**

اگر بخواهم با ادبیات شما پاسخ دهم باید بگویم که متأسفانه از هر دو متضرر شده‌ایم. برای نمونه، پاره‌ای از دوستان یا همکاران من که هر از گاهی به ایران سفر می‌کنند، می‌گویند که اسباب تکنولوژیک در ایران هیچ فاصله چشمگیری با کشورهای پیشرفته ندارد، البته معتقد نیستم که به همان میزان، فرهنگ استفاده از تکنولوژی هم در ایران وجود دارد، اما نفس

استفاده از این ابزار در میان ما بسیار جاری است. از این رو فکر می‌کنم «الیناسیون تکنولوژیک» ما را به خود مشغول کرده و مسأله ما شده است.

علاوه بر آن، «الیناسیون فرهنگی» که حالا ترجیح می‌دهم چنانکه در پاره‌ای از نوشته‌های خود نیز آورده‌ام، عنوانش را «الیناسیون دینی» بگذارم یکی از مسائل مبتلابه ما است. «الیناسیون دینی» چنانکه من می‌فهمم عبارت است از «به دست ندادن روایتی انسانی و اخلاقی از سنت دینی» و احياناً «برکشاندن پاره‌ای از ارزش‌های اخلاقی روشن و مشخص و اجماعی پای برخی از امور که متضمن نفی کرامت انسانی هستند». به این معنا ما «الیناسیون دینی» را تجربه کرده‌ایم. همچنین به میزانی که «اخلاق» تحت الشعاع و زیر دست امور دیگر در سلوک دینی یا نحوه زیست دینی قرار بگیرد، این الیناسیون همراه با ما خواهد بود.

علاوه بر اینها، ضلع سومی که شریعتی هم به نوعی به آن اشاره داشته است و شاید مراد شما از «الیناسیون فرهنگی» باشد «مرعوب و تحت تأثیر و تحت سیطره فرهنگ دیگری» قرار گرفتن است که با آن هم ما به نوعی دست به گریبان هستیم. البته متأسفانه آن حالت‌های "rhetoric" و شعاری آن را ما در کتاب «غریزدگی» جلال آل‌احمد و ادبیات رسمی هم می‌بینیم به‌رغم اینکه در بسیاری موارد از صنعت و بهداشت گرفته تا علوم انسانی متأثر از فرهنگ یا تمدن مغرب زمین هستیم و گریز و گزیری هم از آن نداریم. اما یک نوع طرد و نفی بی‌حاصلی از سوی برخی افراد صورت می‌گیرد که این رویکرد هم‌عنان شده است با نوعی از خوددیگانگی یا به تعبیری دیگر به نوعی خودباختگی و مرعوب شدن. که متأسفانه مصداقش در میان پاره‌ای از اهالی فرهنگ ما هست؛ یعنی اینکه فکر می‌کنند همه چیز صبغه ترجمه دارد و فی‌المثل ما در عرصه اندیشه «متفکر اصیل» نداریم و هر چه که هست باید رد پای آن را در میان آثار متفکران غربی پیدا کنیم؛ که این هم نوعی الیناسیون به معنای مرعوب شدن است. در این رابطه نیز سال گذشته مقاله‌ای تحت عنوان «ترجمه یا تفکر» در نقد یکی از روشنفکران نوشتم.

**اجازه دهید به بحث خوانش آثار و آرا دکتر شریعتی نیز ورود کنیم. شما در برخی از نوشته‌هایتان پیرامون این موضوع اشاره کرده‌اید که آثار ایشان دچار «زمان پریشی» شده است. ممکن است در این زمینه بیشتر توضیح دهید؟ آیا منظورتان این است که اسلوب فکری دکتر شریعتی به انحطاط گراییده است؟**

«زمان پریشی» معادل (anachronism) است که شما واژه منحط و انحطاط را به کار بردید که بار ارزشی منفی دارد و مد نظر من نیست؛ بلکه به نظرم به معنای نوعی «مغالطه» است. به عنوان یکی از مصادیق آن، وقتی شریعتی راجع به زن صحبت می‌کند و اوصافی را به حضرت فاطمه (س) دختر پیامبر گرامی اسلامی (ص) نسبت می‌دهد که به اوصاف «زن انقلابی سوسیالیست» کنونی پهلو می‌زند. یا اینکه ایشان راجع به «ناس» صحبت می‌کند و «مردم» را با مفهوم و مقوله «ملت» در جهان جدید مطرح می‌کند. همچنین وقتی می‌گوید «شیعه یک حزب تمام»، «حزب» را به معنای سیاسی امروزی به کار می‌برد و در

عین حال آن را معادل «ملت» می‌داند؛ در حالی که این واژه نسب‌نامه‌ای دینی دارد. به نظر در اینجاها است که نوعی خطای «زمان‌پریشی» در آثار مرحوم شریعتی دیده می‌شود، هم در باب زن و هم در باب تحلیل وضعیت اقلیمی - معرفتی - جامعه‌شناختی آن روزگار.

خطای زمان‌پریشی یعنی مقولات و مفاهیم امروزی را برگرفتن و آن را از سیاق خود در آوردن و در جای دیگری به کار بردن. این یک خطای روش‌شناختی جدی یا مغالطه است. البته این یک «ارزش - داوری اخلاقی» نیست بلکه یک «ارزش - داوری معرفتی» است. فرض کنید اگر من به شما بگویم امروز چهارشنبه است در حالی که امروز یکشنبه باشد، این در اصطلاح یک خطای معرفتی است، نه اینکه من دچار خطای اخلاقی شده باشم. به نظر این خطای زمان‌پریشی به مثابه خطای روش‌شناختی در پاره‌ای از آثار شریعتی و بازخوانی تاریخ صدر اسلام رخ داده است. همین قصه در خوانش ایشان از امام حسین (ع) و واقعه عاشورا هم رخ داده است، در اینجا آن روایتی که شریعتی ارائه می‌کند، اسباب و ادوات و مؤلفه‌های کم و بیش برگرفته از «انقلاب» به معنای متعارف آن است. در اسلامیات شریعتی یا دست کم در پاره‌ای از آثار مهم ایشان به نظر این خطا قابل ردگیری است.

**برخی منتقدان دکتر شریعتی (مانند احسان نراقی و دکتر نصر) معتقدند شریعتی باب «اصلاحات» را بسته است. به تعبیری اصراری که ایشان بر مفاهیم «من انقلابی» و «انقلابی‌گری» داشت، قدرت کنش اصلاح‌گرایی را در اندیشه مخاطبان و همراهانش تضعیف می‌کرده است. آیا شما هم رفتار انقلابی را با کنشگری اصلاحی در تضاد می‌بینید؟**

به نظر من این سخن دقیقی نیست. ببینید ما سه شریعتی داریم؛ یک شریعتی «پیشارشد (حسینیه ارشاد)» که در دانشگاه مشهد بوده و برای ادامه تحصیل به فرانسه رفته و وقتی برمی‌گردد دروس اسلام‌شناسی مشهد را تدریس می‌کند. شریعتی دوم شریعتی «ارشاد» است، یعنی شریعتی از حوالی سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱. یک شریعتی هم، شریعتی پس از زندان یا «پسا ارشاد» است، یعنی از فروردین ۱۳۵۴ تا خرداد ۱۳۵۶ که از دنیا رفت. حساب این سه شریعتی را بایستی از هم تفکیک کرد تا داوری جامع‌الطرفی را ارائه داد.

شریعتی دوره حسینیه ارشاد شریعتی انقلابی است، شریعتی‌ای که می‌کوشد روایتی ایدئولوژیک از سنت دینی ارائه دهد و مضامینی چون «امت و امامت» را طرح می‌کند که البته فوق‌العاده هم طنین‌انداز می‌شوند. این شریعتی در باب حسین (ع) وارث آدم سخن می‌گوید و همین شریعتی است که معلم انقلاب می‌شود.

اما شریعتی پس از حسینیه ارشاد، شریعتی اهل «اصلاح» است. این شریعتی در کار رفرم سنت دینی است و به گواه آنچه از دوران زندان و پس از زندان از وی برجای مانده آثار وی یک جنبه اگزستانسیالیستی - اومانستی پررنگ تری پیدا می‌کند و به نوعی نگرش سوسیال - دموکراسی نزدیک می‌شود. مضافاً بر این که خودش هم به پروتستانیزم اسلامی اشاره می‌کند و عنایت به رفرم و بازخوانی انتقادی سنت دینی دارد.

در آثار شریعتی پساارشاد به نظرم صبغه‌های رفرمیستی یا اصلاح‌گرایانه به توضیحی که عرض کردم دیده می‌شود. شریعتی پیشاارشاد هم همینطور؛ در اسلام‌شناسی مشهد و به عنوان مثال، در کویری که قبل از ارشاد منتشر می‌کند یا ترجمه‌ای که از جوده السخار ارائه می‌دهد، ایمان‌های انقلابی به این معنا که شما اشاره کردید که راه را بر اصلاحات می‌بندد، نیست. در فضای دوران حسینیہ ارشاد، خب قصه متفاوت است و فکر می‌کنم اقتضائات دوران، به نحوی است که شریعتی را به سوی (انقلابی بودن) سوق می‌دهد؛ به هر حال زمانه‌ای است که پاره‌ای از سران مجاهدین و سران چریک‌های فدایی خلق را اعدام می‌کنند؛ شور انقلابی هم اقتضائاتی دارد و البته شریعتی هم رهروی تنهای این مسیر است. البته نه اینکه خودش اهل حزب بوده باشد، هرچند در دوران جوانی در فرانسه به نهضت ملی پیوسته بود و علائق اینچینی داشته و کارهای سیاسی هم می‌کرده و ذهن او از سیاست هیچگاه فارغ نبوده، اما می‌خواهم بگویم که آن نگاه ایدئولوژیکی و نقشی که در انقلاب بهمن ۵۷ ایفا کرد را باید معطوف به دوران حسینیہ ارشاد وی دانست.

**آخرین سؤال در خصوص تعبیری است که مرحوم شریعتی تحت عنوان «استحمار» یاد می‌کند. او قوی‌ترین قدرت امروزی در اندیشه را، استحمار برمی‌شمرد؛ بدین معنا که اگر خودآگاهی انسانی و اجتماعی وجود نداشته باشد، آن‌گاه فیلسوف و محقق و ادیب به صورت استحمارگرانی درمی‌آیند که اغفال‌کننده و منحرف‌کننده اذهان هستند و در این راستا دانشمند و تکنسین نیز «کار چاق‌کن»های آنان به شمار می‌روند. آیا تعبیر ایشان از استحمار با آن‌چه امروز از آن به عنوان یک رویکرد «پوپولیستی» یاد می‌شود قرابت یا مطابقت دارد؟**

شریعتی و پاره‌ای دیگر از اندیشمندان ما به لحاظ تاریخی در فضای (post-colonialism) یعنی نوعی پسااستعمارگری بسر می‌بردند. در حوالی ۱۹۷۰ میلادی کتاب تأثیرگذار ادوارد سعید در مغرب زمین با عنوان Orientalism یا «شرق‌شناسی» منتشر شد که با به چالش کشیدن شرق‌شناسی مغرب‌زمینیان از ابعاد مختلف استعمار آنان پرده برداشت.

به زعم وی یکی از ابعاد استعماری، معرفی انسان شرقی به مثابه «دیگری» بود؛ یعنی با طرح یک نوع stereotype، کلیشه‌ای بسازند و بعد بگویند اینها آدم‌هایی (backward) عقب مانده‌اند و... ولی قبل‌تر از آن استعمار روشن و پوست‌کننده‌تر بود. هم اسپانیا هم پرتغال و هم انگلیس، کشورهای آسیایی و آفریقایی را مستعمره خود کرده بودند. در واقع می‌خواهم بگویم شریعتی از دل کانتکتست (زمینه) استعمارزده جهانی برآمده بود و به همین جهت از استحمار و استعمار یاد می‌کرد. ما پاره‌ای اوقات وقتی کانتکتست را نمی‌بینیم، توجه نداریم که فی‌المثل شریعتی در چه سیاقی آن سخن را گفته است. لذا این واکنش‌ها از نوعی است که آن روزگار صبغه اعتراض نظری داشت.

شما حتی در مقام فهم تحولات موسوم به جنبش‌های بنیادگرایانه در دهه‌های آخر سده بیستم و سده کنونی، باید آنها را نوعی واکنش قلمداد کنید؛ البته به هیچ وجه در مقام تأیید این واکنش‌ها نیستیم، اما در هر حال اینها واکنشی است نسبت به استعمارگری و خوارداشت مشرق‌زمینیان و تحفیف هویتشان خصوصاً در خطه خاورمیانه.

تأکید بر مقولاتی مانند استعمار و استحمار راه ما را باز نمی‌کند. به قول آقای داریوش آشوری، این نوع مواجهه با غرب مبتنی با نوعی کینه‌توزی نسبت به غربی است که مدت‌هاست از ما پیشی گرفته است، اما اکنون واژه تبادل و تعامل فرهنگی در روزگار کنونی خیلی موجه‌تر است.

## امروز چه ویژگی‌های از شریعتی به جای مانده تا ما بتوانیم با پیگیری آن‌ها نوعی نئو-شریعتیسم را احیا کنیم؟

نگاه او به تاریخ دین و نوعی اسطوره‌زدایی از شخصیت‌های دینی، تشخیص بسیار خوبی از سوی شریعتی بود که همچنان ماندگار است. یا توضیحاتی که وی در باب مواجهه ما با مقولات «امامت» و «وصایت» مطرح کرده است. همچنین دغدغه‌های اومانیستی و اگزیستانسیالیستی آثار او خیلی مبارک و خوب است؛ یعنی او می‌خواهد انسان دیندار اومانیستی را معرفی کند. اینها خیلی بارقه‌ها و اخگرهای خوبی است. می‌توان اینها را پی گرفت و به یک معنا «نوشریعتیست» شد و به نوعی به بازخوانی و بازسازی نظام اندیشگی شریعتی همت گمارد، البته همان‌طور که اشاره داشتیم باید از آن خطای روش‌شناختی ایشان چشم‌پوشی کرد.

به هر حال یادمان باشد که او یکی از شخصیت‌های مهم «رُفُرم دینی» بوده است، چیزی که ما به آن احتیاج داریم؛ یعنی تفسیرها و روایت‌های غیررسمی از دین. از این لحاظ شریعتی به مثابه شخصی که تحصیلات رسمی دینی و فقهی نداشت، بسیار در جامعه دینی ما مؤثر بود. در این راستا، روی سخن او با دانشجویان و به‌طور کلی با طبقه متوسط شهری بود که نوعی (legacy) میراث است که با مهدی بازرگان در سده کنونی آغاز شده بود تا به شریعتی رسید و البته پس از ایشان هم شخصیت‌های برجسته دیگری ظهور کردند. ما به این میراث با توجه به اقتضای زمانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم بیش از گذشته احتیاج داریم. آبیاری کردن چنین درختی، کار مهم انجام گرفته توسط شریعتی بود که بسیار ستودنی و برگزینی و دنبال کردنی است.